





دانشکده ادبیات و علوم انسانی  
گروه روانشناسی

مقایسه‌ی سبک‌های دلبستگی و سرسختی روانشناختی در نوجوانان فاقد و  
واجد والدین

اساتید راهنما:

دکتر محمد نریمانی

دکتر عادل زاهد

استاد مشاور:

دکتر عباس ابوالقاسمی

توسط:

حدیثه محمودی

زمستان - ۱۳۸۸



مقایسه‌ی سبک‌های دلبستگی و سرسختی روانشناختی در نوجوانان فاقد و واجد والدین

توسط:

حدیثه محمودی

پایان‌نامه برای اخذ درجه کارشناسی ارشد

در رشته روانشناسی

از

دانشگاه محقق اردبیلی

اردبیل - ایران

ارزیابی و تصویب شده توسط کمیته پایان‌نامه با درجه:.....

دکتر محمد نریمانی (استاد راهنما و رئیس کمیته).....استاد

دکتر عادل زاهد (استاد راهنما).....استادیار

دکتر موسی کافی (داور خارجی).....استادیار

دکتر بتول احدی (داور داخلی).....استادیار

دکتر عباس ابوالقاسمی (استاد مشاور).....دانشیار

اسفند - ۱۳۸۸

خانواده به عنوان اولین کانونی که فرد در آن قرار می‌گیرد دارای اهمیت شایان توجهی است. اولین تأثیرات محیطی که فرد دریافت می‌کند از محیط خانواده است و حتی تأثیرپذیری فرد از سایر محیط‌ها می‌تواند نشأت گرفته از همین محیط خانواده باشد. خانواده پایه‌گذار بخش مهمی از سرنوشت انسان است و در تعیین سبک و خط مشی زندگی آینده، اخلاق، سلامت و عملکرد فرد در آینده نقش بزرگ‌گیر عهده دارد. در این میان روش‌های تربیتی والدین و حضور والدین می‌تواند نقش بسزایی در تربیت فرزندان و ایجاد سلامت روانی در آن‌ها ایفا کند. حال اگر در خانواده‌ای والد یا والدین حضور نداشته باشند و یا نقش کمرنگی را ایفا کنند، سلامت روانی فرزندان به خطر خواهد افتاد، که در این صورت از داشتن نوجوانانی سالم و در نتیجه جامعه‌ای سالم و کارآمد محروم خواهیم بود.

یکی از متغیرهای مورد بررسی در این مطالعه، سبک‌های دلبستگی می‌باشد. این مفهوم نخستین بار توسط بالبی به عنوان کشاننده‌ی نخستین مطرح شد. دلبستگی طی نخستین روابط والدین با کودک ساخته می‌شود؛ سپس همزمان با رشد کودک، دستخوش دگرگونی‌هایی چند می‌شود و به عنوان شیوه‌ای مشخص، تأثیر خود را بر شیوه‌ی برقراری ارتباط در تمامی جنبه‌ها تا پایان عمر حفظ می‌کند. در واقع نخستین کنش‌وری‌های کودک با موضوع دلبستگی موجب شکل‌گیری سامانه‌ای از رفتارهای دلبستگی می‌شود که جزء مکمل رفتار انسان از گهواره تا گور به شمار می‌رود. بررسی‌ها نشان داده است که گرچه شکل‌گیری دلبستگی در انسان‌ها به طور قطع اتفاق می‌افتد، اما چگونگی ارتباط‌های آغازین کودک با پرستار موجب شکل‌گیری متفاوت دلبستگی می‌شود (بالبی، ۱۹۸۰). متغیر دیگر مورد بررسی در این پژوهش، سرسختی روانشناختی است. از نظر مدی و کوباسا (۱۹۸۴) سرسختی روانشناختی سازه‌ای شخصیتی است که از تجربیات مفید و متفاوت دوران کودکی نشأت می‌گیرد (این خصوصیت کلی در رفتارها و احساسات ظاهر می‌شود. به طور مثال، آن‌ها بیان کردند که سرسختی روانشناختی یک احساس عمومی است مبنی بر اینکه شرایط محیط ایده‌آل است و باعث می‌شود که انسان موقعیت‌های پراسترس را بالقوه، با معنی و جالب ببیند و به این صورت که آن‌ها را به تجارب بزرگ و پیشرفته به جای تجارب مختصر و کوچک تبدیل می‌کند. بنابراین، سرسختی روانشناختی اثری مهم در محافظت از سلامتی در هنگام حوادث تنش‌زا دارد. از آن گذشته، افراد مورد بررسی که سرسختی روانشناختی بالایی داشتند، تحمل ناکامی بیشتری را نشان دادند. بنابراین هدف اصلی پژوهش حاضر، مقایسه‌ی سبک‌های دلبستگی و سرسختی روانشناختی در نوجوانان فاقد و واجد والدین است.

## بیان مساله

خانواده، اساسی‌ترین واحدی است که هرکسی به آن تعلق دارد. خانواده یک نظام اجتماعی است که در آن رابطه‌ی اعضا با هم، رابطه‌ی عمیق و چند لایه است و افراد به وسیله‌ی علایق و دلبستگی‌های عاطفی نیرومند، پایدار و متقابل به یکدیگر متصل می‌شوند.

خانواده بر رشد و تحول ویژگی‌های شخصیتی کودک، تاثیر ویژه‌ای دارد که صاحب‌نظران بر آن اتفاق نظر دارند (ککس و اسکالب<sup>۱</sup>، ۱۹۸۶؛ مهرابی‌زاده و همکاران، ۱۳۷۹). از آن‌جا که تغییر و دگرگونی در خانواده، تغییر در فرآیندهای درون-روانی اعضای خود را به همراه دارد، پس فقدان یکی از والدین می‌تواند اثر زیادی بر روی شخصیت اعضای خانواده بویژه فرزندان بگذارد (مینوچن<sup>۲</sup>، ۱۹۹۴؛ ترجمه‌ی ثنایی، ۱۳۷۵). رشد شخصیت کودک به شدت از والدین متاثر است و غیبت یکی از والدین یا هر دو آن‌ها، اثرات نامطلوبی بر رشد کودک خواهد داشت و او را مستعد بیماری روانی یا مشکلات رفتاری بعدی خواهد ساخت (سینگ<sup>۳</sup> و همکاران، ۱۹۹۹؛ به نقل از نیسی و همکاران، ۱۳۸۰). از این رو، فقدان والدین می‌تواند مشکلاتی را برای فرزندان در پی داشته باشد، مانند شکل‌گیری سرسختی روانشناختی پایین و نیز سبک دلبستگی نامناسب.

بر اساس نظریه‌ی دلبستگی<sup>۴</sup> (بالبی<sup>۵</sup>، ۱۹۸۰) پیوندهای عاطفی نخستین که بین کودک و مادر (مراقب)، در قالب مدل‌های ذهنی درون‌سازی می‌شوند، به گستره‌ی وسیع روابط بین شخصی کودک در آینده تعمیم می‌یابند و الگوی این روابط یعنی سبک‌های دلبستگی<sup>۶</sup>، در طول زندگی نسبتاً پایدار می‌مانند. دلبستگی را می‌توان به صورت الگوی تفکر، احساس و رفتارهای شخصی در رابطه‌ی نزدیک با مراقب، شریک عاطفی و یا دیگر افراد صمیمی تعریف کرد (بوتوناری<sup>۷</sup> و همکاران، ۲۰۰۷). اینسورث<sup>۸</sup> و همکاران (۱۹۷۸) سه سبک دلبستگی ایمن<sup>۹</sup>، ناایمن اجتنابی<sup>۱۰</sup> و ناایمن دوسوگرا<sup>۱۱</sup> را تشخیص دادند. سبک‌های دلبستگی، روش‌های مواجهه‌ی فرد با موقعیت استرس‌زا را متاثر می‌سازند.

1- Ceces & Schwalbe  
4- Attachment theory  
7- Bottonari  
10- Avoidant

2- Minuchen  
5- Bowlby  
8- Ainsworth  
11- Ambivalent

3- Singh  
6- Attachment style  
9- Secure

افراد دلبسته‌ی ایمن، ضمن تصدیق موقعیت، به سادگی از دیگران کمک می‌گیرند، اجتناب‌گرها در تصدیق موقعیت و جستجوی کمک و حمایت با مشکل مواجه می‌شوند. دوسوگراها، حساسیت بیش از حد نسبت به عواطف منفی و شکل‌های دلبستگی دارند به گونه‌ای که سد راه خودپیروی آن‌ها می‌شود (کوباک و اسکری<sup>۱</sup>، ۱۹۸۸). نظریه‌ی دلبستگی می‌تواند میزان آسیب‌پذیری و سازش یافتگی فرد نسبت به رویدادهای زندگی را به طور قابل ملاحظه‌ای پیش‌بینی کند (اسمیت<sup>۲</sup> و همکاران، ۲۰۰۲) و از آنجا که فقدان والدین می‌تواند بر شکل‌گیری سبک دلبستگی فرزندان تاثیر منفی بگذارد، پس احتمالاً فقدان والدین می‌تواند با ایجاد سبک دلبستگی نامناسب، آسیب‌پذیری و سازگاری فرد را در مقابل رویدادهای زندگی، تحت تاثیر منفی قرار دهد. همانطور که گفته شد، فقدان والدین می‌تواند رشد شخصیت فرزندان را متاثر سازد که یکی از جنبه‌های مهم شخصیتی، سرسختی روانشناختی است به گونه‌ای که کوباسا<sup>۳</sup> (۱۹۷۹ا) سرسختی<sup>۴</sup> را یک ویژگی شخصیتی می‌داند که در مواجهه با حوادث فشارزای زندگی زندگی به عنوان یک منبع مقاومت و سپر محافظ عمل می‌کند. او با استفاده از نظریه‌های وجودی در شخصیت، سرسختی را ترکیبی از باورها در مورد خویش و جهان تعریف می‌کند که از سه مولفه‌ی تعهد<sup>۵</sup>، کنترل<sup>۶</sup> و مبارزه‌جویی<sup>۷</sup> تشکیل شده و در عین حال یک ساختار واحد است که از عمل یکپارچه یکپارچه و هماهنگ این سه مولفه‌ی مرتبط باهم سرچشمه می‌گیرد. تعهد، احساس درآمیختگی با بسیاری از جنبه‌های زندگی مثل خانواده، شغل و روابط بین فردی است. فردی که این احساس را دارد، معنا و هدفمندی زندگی و کار و خانواده را دریافته است. کنترل، اعتقادی است مبنی بر اینکه رویدادهای زندگی و پیامدهای آن، قابل پیش‌بینی و کنترل هستند و می‌توان آن‌ها را تغییر داد. مبارزه‌جویی عبارت است از این باور که تغییر، جنبه‌ای عادی از زندگی است و وضعیت‌های مثبت یا منفی که به سازگاری مجدد نیاز دارند، فرصتی برای رشد و یادگیری بیشتر هستند نه تهدیدی برای امنیت و آسایش فرد. گزارش سازمان بهداشت جهانی در سال ۱۹۵۱ گویای آن است که سلامت روانی کودکان، رابطه‌ی مستقیمی با وجود پیوسته‌ی مادران در کنار آن‌ها دارد (راتر<sup>۸</sup>، ۱۹۷۱). تحقیقات دیگری نشان دادند که از

---

1- Kobak & Sceery  
4- Hardiness  
7- Challenge

2- Schmidt  
5- Commitment  
8- Rutter

3- Kobasa  
6- Control

دست دادن یکی از والدین در دوره‌ی کودکی، سلامت روانی فرزندان را تحت تاثیر قرار می‌دهد (بونانو و کالتمن، ۲۰۰۱؛ به نقل از سلمانیان، ۱۳۸۳).

رحیمیان و اصغرنژاد (۱۳۸۷) در تحقیقی که انجام دادند به این نتیجه رسیدند که میزان سرسختی با سلامت روانی رابطه‌ی مثبت دارد. این یافته با نتایج حاصل از تحقیقات ژوزف<sup>۱</sup> و همکاران (۱۹۹۷)، کینگ<sup>۲</sup> و همکاران (۱۹۹۸)، بیسلی<sup>۳</sup> و همکاران (۲۰۰۳)، هجمدال<sup>۴</sup> و همکاران (۲۰۰۶) همسو است، که در همه‌ی آن‌ها افرادی که سرسختی بالایی دارند از سلامت روانی بالایی نیز برخوردارند.

تحقیقات دیگری نشان دادند که دلبستگی ایمن در نوجوانان و بزرگسالان، با سلامت روانی رابطه‌ی مثبت دارد (سامولست<sup>۵</sup> و همکاران، ۲۰۰۱؛ به نقل از نصرتی و همکاران، ۱۳۸۵).

حمیلی (۱۳۸۶) به این نتیجه رسید که سبک دلبستگی ناایمن، شخص را نسبت به اشکال معینی از آسیب روانی، آسیب‌پذیر می‌کند. با توجه به این یافته‌ها، می‌توان استنباط کرد که نوجوانان فاقد والدین، نسبت به نوجوانان دارای والدین، به احتمال بیشتری از سلامت روانی پایین‌تر، سرسختی پایین‌تر و سبک دلبستگی ناایمن برخوردارند.

طبق یافته‌های کندلر<sup>۶</sup> (۱۹۹۶)، کاسن<sup>۷</sup> و همکاران (۱۹۹۶) و آلن<sup>۸</sup> (۱۹۹۸) محرومیت از والدین در دوران کودکی، عامل موثری در پیدایش اختلال‌های رفتاری همچون افسردگی و اضطراب است. این نتایج با یافته‌های بخشی (۱۳۷۱) و خرامین و بواله‌ری (۱۳۷۳) همسو است که نشان می‌دهد افرادی که والدین خود را در کودکی از دست داده‌اند، به احتمال بیشتری به افسردگی و اضطراب مبتلا می‌شوند.

کوباسا (۱۹۷۹b)، فونک و هوستن<sup>۹</sup> (۱۹۸۷)، آلد و اسمیت<sup>۱۰</sup> (۱۹۸۹) و رودوالد و زون<sup>۱۱</sup> (۱۹۸۹a) در پژوهش‌های خود نشان دادند که بین سرسختی روانشناختی با اضطراب و افسردگی، رابطه‌ی معکوس وجود دارد. اسکرادر<sup>۱۲</sup> و همکاران (۱۹۸۶) نشان دادند که دلبستگی ناایمن، یک شاخص آسیب‌پذیری در اختلال افسردگی است. با توجه به این یافته‌ها، احتمالاً نوجوانان فاقد والدین، نسبت به نوجوانان دارای

---

1- Joseph	2- King	3- Beasley	4- Hajemdal
5- Samolist	6- Kendler	7- Kasen	8- Alan
9- Funk & Houston	10- Allerd & Smith	11- Rhodewalt & Zone	12- Schrader

والدین، افسردگی و اضطراب بالایی داشته و به تبع آن از سرسختی پایین‌تر و سبک‌دل‌بستگی ناایمن برخوردارند.

از این رو به نظر می‌رسد که احتمالاً فقدان والدین می‌تواند بر سرسختی روانشناختی نوجوانان و توانایی آنان برای مبارزه با استرس تاثیر منفی بگذارد، همچنین نوجوانان فاقد والدین، نسبت به نوجوانان دارای والدین، به میزان کمتری دارای سبک‌دل‌بستگی ایمن می‌شوند. بنابراین، این پژوهش در صدد پاسخگویی به این سوال است که :

- آیا سبک‌دل‌بستگی و سرسختی روانشناختی نوجوانان فاقد و واجد والدین با هم متفاوت است؟

### اهمیت و ضرورت تحقیق

خانواده مهمترین نهاد اجتماعی در جوامع انسانی بوده و از نظر تکوین و پرورش شخصیت در فرزندان و همچنین از نظر سازگاری بعدی فرد با جامعه، دارای آثار وسیعی می‌باشد. بسیاری از جامعه‌شناسان و روانشناسان معتقدند که ریشه‌ی بسیاری از انحرافات شخصیت را باید در پرورش نخستین خانوادگی جستجو کرد (فرجاد، ۱۳۷۷).

والدی که همسر خود را از دست داده است، ممکن است در تربیت و پرورش فرزندانش دچار مشکلات فراوانی شود و فرزندان نیز به احتمال بیشتری به مشکلات تحصیلی، تربیتی، رفتاری و روانی دچار می‌شوند. کودکان و نوجوانان سرمایه‌های آتی، و پدران و مادران فردای این جامعه هستند که وجود مشکلات تربیتی، رفتاری، تحصیلی و روانی در آنان، می‌تواند جامعه را به سوی وضعیتی بیمارگونه و نابسامان سوق دهد. از این رو ضروری است که برخی متغیرهای روانشناختی از جمله سبک‌های دل‌بستگی و سرسختی روانشناختی و همبسته‌های مربوط به آن‌ها را مورد مطالعه قرار دهیم، تا بتوانیم با توجه به نتایج بدست آمده و راهکارهایی که ارائه می‌کنیم، والد را در تربیت و پرورش فرزندان یاری داده و از بروز مشکلات رفتاری، روانی، تحصیلی و تربیتی در آن‌ها پیشگیری کنیم.

از آن‌جا که در رابطه با موضوع مورد بحث، پژوهش‌های محدودی در داخل و خارج از کشور صورت گرفته است، به نظر می‌رسد که این پژوهش می‌تواند دانش روانشناسی را افزایش داده و گامی باشد در راه ارتقای سطح سلامت روانی افراد جامعه.



## اهداف کلی

- ۱- مقایسه‌ی نوجوانان فاقد پدر، فاقد مادر، و واجد والدین از نظر سبک‌های دلبستگی.
- ۲- مقایسه‌ی نوجوانان دختر و پسر از نظر سبک‌های دلبستگی.
- ۳- مقایسه‌ی نوجوانان فاقد پدر، فاقد مادر، و واجد والدین در تعامل با جنسیت، از نظر سبک‌های دلبستگی.
- ۴- مقایسه‌ی نوجوانان فاقد پدر، فاقد مادر، و واجد والدین از نظر میزان سرسختی روانشناختی.
- ۵- مقایسه‌ی نوجوانان دختر و پسر از نظر میزان سرسختی روانشناختی.
- ۶- مقایسه‌ی نوجوانان فاقد پدر، فاقد مادر، و واجد والدین در تعامل با جنسیت، از نظر میزان سرسختی روانشناختی.

## اهداف جزئی

- ۱- مقایسه‌ی نوجوانان فاقد پدر، فاقد مادر، و واجد والدین از نظر سبک دلبستگی ایمن.
- ۲- مقایسه‌ی نوجوانان فاقد پدر، فاقد مادر، و واجد والدین از نظر سبک دلبستگی نایمن اجتنابی.
- ۳- مقایسه‌ی نوجوانان فاقد پدر، فاقد مادر، و واجد والدین از نظر سبک دلبستگی نایمن مضطرب- دوسوگرا.
- ۴- مقایسه‌ی نوجوانان فاقد پدر، فاقد مادر، و واجد والدین در تعامل با جنسیت، از نظر سبک دلبستگی ایمن.
- ۵- مقایسه‌ی نوجوانان فاقد پدر، فاقد مادر، و واجد والدین در تعامل با جنسیت، از نظر سبک دلبستگی نایمن اجتنابی.
- ۶- مقایسه‌ی نوجوانان فاقد پدر، فاقد مادر، و واجد والدین در تعامل با جنسیت، از نظر سبک دلبستگی نایمن مضطرب- دوسوگرا.
- ۷- مقایسه‌ی نوجوانان فاقد پدر، فاقد مادر، و واجد والدین از نظر میزان تعهد.
- ۸- مقایسه‌ی نوجوانان فاقد پدر، فاقد مادر، و واجد والدین از نظر میزان کنترل.
- ۹- مقایسه‌ی نوجوانان فاقد پدر، فاقد مادر، و واجد والدین از نظر میزان مبارزه جویی.

- ۱۰- مقایسه‌ی نوجوانان فاقد پدر، فاقد مادر، و واجد والدین در تعامل با جنسیت، از نظر میزان تعهد.
- ۱۱- مقایسه‌ی نوجوانان فاقد پدر، فاقد مادر، و واجد والدین در تعامل با جنسیت، از نظر میزان کنترل.
- ۱۲- مقایسه‌ی نوجوانان فاقد پدر، فاقد مادر، و واجد والدین در تعامل با جنسیت، از نظر میزان مبارزه جویی.

### فرضیه‌های پژوهش

- ۱- بین نوجوانان سه گروه فاقد پدر، فاقد مادر، و واجد والدین از نظر سبک‌های دلبستگی (ایمن، نایمن اجتنابی و نایمن مضطرب- دوسوگرا) تفاوت وجود دارد.
- ۲- بین نوجوانان دختر و پسر، از نظر سبک‌های دلبستگی تفاوتی وجود ندارد.
- ۳- بین سه گروه نوجوانان فاقد پدر، فاقد مادر، و واجد والدین در تعامل با جنسیت نوجوانان، از نظر سبک‌های دلبستگی تفاوت وجود دارد.
- ۴- بین نوجوانان سه گروه فاقد پدر، فاقد مادر، و واجد والدین از نظر میزان سرسختی روانشناختی و مولفه‌های آن (تعهد، کنترل و مبارزه‌جویی) تفاوت وجود دارد.
- ۵- بین نوجوانان دختر و پسر، از نظر میزان سرسختی روانشناختی تفاوتی وجود ندارد.
- ۶- بین سه گروه نوجوانان فاقد پدر، فاقد مادر، و واجد والدین در تعامل با جنسیت نوجوانان، از نظر میزان سرسختی روانشناختی و مولفه‌های آن (تعهد، کنترل و مبارزه‌جویی) تفاوت وجود دارد.

## تعاریف مفهومی و عملیاتی متغیرها

### الف) سبک دلبستگی:

سبک دلبستگی شامل پیوندهای عاطفی نخستین بین کودک و مادر (مراقب) است که در قالب مدل‌های ذهنی درون‌سازی می‌شوند و به گستره‌ی وسیع روابط بین شخصی کودک در آینده تعمیم می‌یابند و الگوی این روابط، یعنی سبک‌های دلبستگی، در طول زندگی نسبتاً پایدار می‌مانند (بالبی، ۱۹۸۰). در این پژوهش، سبک دلبستگی براساس نمرات حاصل از پرسشنامه‌ی دلبستگی هازان و شیور<sup>۱</sup> (نسخه جدید، ۱۹۹۳) سنجیده می‌شود (به نقل از سلیمانی، ۱۳۸۷). این متغیر در مطالعه‌ی حاضر نقش متغیر وابسته را ایفا می‌کند.

### ب) سرسختی روانشناختی:

سرسختی روانشناختی مجموعه‌ای از ویژگی‌های شخصیتی است که در هنگام مواجهه با وقایع فشارزای زندگی، به عنوان یک منبع مقاومت ایفای نقش می‌کند. سرسختی، ترکیبی از باورها در مورد خویش و جهان است که از سه مولفه‌ی تعهد، کنترل و مبارزه‌جویی تشکیل شده است (کوباسا، ۱۹۷۹a). در این پژوهش، نمره‌ی هر آزمودنی در مقیاس سرسختی پولتی<sup>۲</sup> و همکاران (۱۹۸۹) سنجیده می‌شود که نمایانگر میزان سرسختی روانشناختی وی می‌باشد (به نقل از ابوالقاسمی و نریمانی، ۱۳۸۴). این متغیر در این مطالعه، دومین متغیر وابسته است.

### ج) نوجوان فاقد والد:

در این پژوهش منظور از نوجوان فاقد والد، نوجوانی است که یکی از والدین او فوت کرده باشد. در این پژوهش، متغیر فقدان والدین به عنوان متغیر مستقل مطرح است.

### د) نوجوان واجد والدین:

در این پژوهش منظور از نوجوان واجد والدین، نوجوانی است که هر دو والد او در قید حیات باشند. در این پژوهش، متغیر واجد والدین به عنوان متغیر مستقل مطرح است.

1- Hazan & Shaver

2- Polti

فصل دوم:

ادبیات و پیشینه‌ی

پژوهش

در این بخش به توضیحات و آرایه‌ی پیشینه‌ی تحقیقات مرتبط با سبک دلبستگی و سرسختی روانشناختی می‌پردازیم.

### تعریف دلبستگی

دلبستگی عبارت است از پیوند عاطفی عمیقی که با افراد خاصی در زندگی خود برقرار می‌کنیم، طوری که باعث می‌شود وقتی با آن‌ها تعامل می‌کنیم، احساس نشاط و شعف کرده و به هنگام استرس از اینکه آن‌ها را در کنار خود داریم احساس آرامش کنیم. نوباوگان در پایان سال اول زندگی، به افراد آشنایی که نیازهای جسمانی و تحریکی آن‌ها را فراهم کرده‌اند، دلبسته می‌شوند (برک<sup>۱</sup>، ۲۰۰۱؛ ترجمه‌ی سید محمدی، ۱۳۸۳).

نظریه‌ی دلبستگی ریشه در نظریه‌ی کردارشناسی<sup>۲</sup> دارد. از پیشروان کردارشناسی لورنس و تینبرگر مشهورترند. براساس اصول موضوعه‌ی کردارشناسی، هر رفتاری که در موجود زنده وجود دارد، دارای ارزش بقایی است. به منظور مطالعه‌ی جاندار، باید او را در زندگی طبیعی مطالعه کرد. نقش‌پذیری مهمترین الگوی رفتاری است که در موجودات زنده‌ی دیگر وجود دارد و مشابه دلبستگی در انسان است (بالبی، ۱۹۶۰a).

نظریه‌ی دلبستگی در ابتدا توسط جان بالبی (۱۹۷۹، ۱۹۸۸) روانکاو انگلیسی ابداع شد. وی متأثر از آموزه‌های کردارشناسی و روانکاوی سنتی، دلبستگی را به عنوان مهمترین رفتار قابل مطالعه در کودکان عنوان کرد. بالبی مشاهده کرد که کودکان به منظور جدا نشدن از والدین یا برقراری مجدد نزدیکی با آن‌ها، رفتارهای گوناگونی را از خود نشان می‌دهند (برای مثال گریه کردن، چسبیدن و بی‌قراری کردن). در آن زمان متخصصین روانکاوی بر این اعتقاد بودند که اینگونه رفتارها تظاهرات مکانیزم‌های دفاعی نابالغی هستند که برای سرکوبی درد هیجانی به کار گرفته می‌شوند (بالبی، ۱۹۵۸).

بالبی (۱۹۸۰) متوجه شد که این رفتارها در گونه‌های مختلف پستانداران نیز دیده می‌شوند. بنابراین به طرح این فرضیه پرداخت که این رفتارها احتمالاً از لحاظ تکاملی نقش بسزایی را ایفا می‌کنند. بالبی

---

1- Berk  
2- Etology

معتقد بود که انسان همانند بسیاری از موجودات زنده، یک سیستم بیولوژیکی دلبستگی دارد که به محض رویارویی با خطرات داخلی و خارجی فعال می‌شود. اگر در این زمان منابع فرد برای حذف خطر کافی نباشد، پدیده‌ای بنام رفتارهای دلبستگی ظاهر می‌شود. کودکان بر مبنای کیفیت تجربه‌ای که از دلبستگی اولیه دارند، از دنیا، اشخاص و خود، الگوهایی می‌سازند که بالبی این الگوها را الگوی کارکرد درونی می‌نامد.

این الگوی کارکرد درونی، رفتار کودک را هدایت خواهد کرد. کودک بر پایه‌ی این الگوها، رفتار دیگران را پیش‌بینی کرده و اسنادهای انگیزشی می‌سازد. این الگوها تغییر ناپذیرند و تجارب بعدی در پرتو تجارب قبلی تفسیر می‌شوند (بالبی، ۱۹۷۹).

جان بالبی (۱۹۶۹) که اولین بار دیدگاه کردارشناختی دلبستگی را در مورد پیوند نوباوه - مراقبت‌کننده مطرح کرد، از تحقیقات کنراد لورنز در مورد نقش‌پذیری بچه‌ها الهام گرفت که معتقد بود بچه‌ی انسان مانند بچه‌ی حیوانات از یک رشته رفتارهای فطری برخوردار است که به نگهداشتن والد نزدیک او کمک می‌کند و احتمال محفوظ ماندن بچه از خطر را افزایش می‌دهد. در ضمن، تماس با والد، تضمین می‌کند که بچه تغذیه خواهد شد؛ اما بالبی محتاطانه اشاره کرد که تغذیه، مبنای دلبستگی نیست. در عوض، پیوند دلبستگی، خودش مبنای زیستی قدرتمندی دارد و می‌توان آن را در بستر تکاملی بهتر شناخت، بستری که بقای گونه در آن اهمیت بسیار زیادی دارد.

به عقیده‌ی بالبی (۱۹۶۹) رابطه‌ی نوباوه با والد، به صورت یک رشته علایم فطری آغاز می‌شود که والد را به طرف نوباوه می‌کشاند. به مرور زمان، پیوند عاطفی صمیمی ایجاد می‌شود، که توانایی‌های جدید شناختی و هیجانی، به علاوه‌ی تاریخچه‌ی مراقبت صمیمانه و پذیرا، از آن حمایت می‌کند.

از دیدگاه بالبی، نظام دلبستگی در سطوح گوناگونی از برانگیختگی عمل می‌کند. گاه کودک نیاز شدیدی به ماندن در کنار مادر ندارد و گاه اصلاً چنین نیازی پیدا نمی‌کند. هنگامی که کودکان نوپا مادر را به عنوان پایگاهی امن برای کاوش‌های خود مورد استفاده قرار می‌دهند، سطح فعال شدن آن‌ها نسبتاً پایین است. البته کودک هر از گاه از حضور مادر مطمئن می‌شود و حتی ممکن است گاه مجدداً نزد او بازگردد. اما در کل، کودک می‌تواند به راحتی، با قدری فاصله از مادر، بازی کند و به کاوش اطراف خود پردازد (بالبی، ۱۹۸۸).

با این همه، این موقعیت ممکن است به سرعت تغییر کند. اگر زمانی که یک کودک نوپا به مادر نگاه کند و او را در دسترس نبیند (یا بدتر از این، او را در حال رفتن ببیند) با عجله به سمت مادر باز خواهد گشت. همچنین اگر کودک از حادثه‌ای، مثلاً صدایی بلند بترسد، به سرعت به نزد مادر برمی‌گردد. در این شرایط، کودک مایل است تماس جسمانی نزدیکی با مادر داشته باشد و ممکن است پیش از آنکه دوباره مادر را ترک کند، نیاز داشته باشد در کنار مادر، آرامش زیادی به دست آورد. رفتار دلبستگی، به متغیرهای دیگری همچون وضعیت جسمی کودک نیز بستگی دارد. اگر کودکی خسته یا بیمار باشد، نیاز او به ماندن در کنار مادر، بیش از نیاز او به کاوش در محیط خواهد بود (بالبی، ۱۹۸۲).

یک متغیر مهم در پایان نخستین سال زندگی، الگوی کارکرد کلی کودک از نماد دلبستگی است. یعنی کودک بر مبنای تعامل‌های روزانه‌ی خود، به تدریج طرحی کلی از پاسخدهی و قابل دسترس بودن مراقب خود به وجود آورده است. بنابراین، مثلاً دختر یک ساله‌ای که نسبت به در دسترس بودن مادرش دچار تردیدهایی کلی شده باشد، در مورد کاوش موقعیت‌های جدید در هر فاصله‌ای از او احساس اضطراب خواهد کرد. برعکس، اگر دختر بچه اساساً به این نتیجه رسیده باشد که «مادر مرا دوست دارد و هرگاه به او نیاز داشته باشم در کنارم است» با شهامت و شور و شوق بیشتری به کاوش جهان خواهد پرداخت. با وجود این نیز، گاه‌به‌گاه حضور مادرش را کنترل خواهد کرد، زیرا نظام دلبستگی بیش از آن حیاتی است که بتواند به زودی خاموش شود (بالبی، ۱۹۷۳).

روانشناسان نخست این نظریه را مطرح کردند که کودک به این علت به مادر دلبستگی پیدا می‌کند که مادر منبع تغذیه، یعنی برآورده ساختن یکی از اساسی‌ترین نیازهای کودک است. اما این نظریه پاسخگوی برخی واقعیت‌ها نبود. برای مثال، جوجه اردک‌ها و جوجه مرغ‌ها هر چند از بدو تولد غذایشان را خودشان تامین می‌کنند، ولی در عین حال دنبال مادر راه می‌روند و وقت زیادی را با او صرف می‌کنند. آرامشی که آن‌ها از حضور مادر بدست می‌آورند، نمی‌تواند از نقش مادر در غذا دادن به آن‌ها نشأت گرفته باشد. سلسله آزمایش‌های معروفی که هری و هارلو<sup>۱</sup> با میمون‌ها انجام دادند نشانگر آن است که در دلبستگی مادر- فرزند، چیزی فراتر از نیاز به غذا مطرح است (هارلو و هارلو، ۱۹۶۹).

---

1- Hary & Harlo

بالبی (۱۹۸۲) معتقد بود که رفتار انسان را تنها از طریق بررسی محیط انطباقی آن، یعنی محیطی بنیادی که این رفتار در آن محیط تکامل یافته است، می‌توانیم درک کنیم. در بخش بزرگی از تاریخ بشر، احتمالاً انسان‌ها در گروه‌های کوچک از این سو به آن سو به جستجوی غذا برمی‌آمدند و غالباً در خطر حمله‌ی شکارچیان بزرگ قرار داشتند. انسان‌ها نیز چون سایر نخستی‌ها، وقتی تهدید می‌شدند، برای راندن شکارچیان و حمایت از کودکان و بیماران، با یکدیگر همکاری می‌کردند. کودکان برای برخوردار شدن از این حمایت، باید نزدیک بزرگسالان می‌ماندند. اگر کودکی از بزرگسالان جدا می‌شد، ممکن بود کشته شود. بنابراین، کودکان احتمالاً رفتارهای دلبستگی، یعنی حرکات و علایمی که نزدیکی و مجاورت آن‌ها با مراقبان را حفظ می‌کند و افزایش می‌دهد، در خود به وجود آورده‌اند.

گریه‌ی کودک یک علامت مشخص است. گریه، فریاد پریشانی است. هنگامی که نوزاد درد می‌کشد و یا می‌ترسد، گریه می‌کند و والدین مجبور می‌شوند به سرعت به سراغ او بروند و ببینند چه مشکلی پیش آمده است. نوع دیگر رفتار دلبستگی، لبخند کودک است. هنگامی که کودک در پی نگاه والدینش لبخند می‌زند، والدین به کودک احساس محبت می‌کنند و از بودن در کنار او لذت می‌برند. غان و غون کردن، چنگ زدن، مکیدن و تعقیب کردن، از جمله‌ی دیگر رفتارهای دلبستگی هستند (کیرین<sup>۱</sup>، ۱۹۴۳؛ ترجمه‌ی خوی نژاد و رجایی، ۱۳۸۴).

### پیدایش دلبستگی در کودک

بالبی معتقد بود دلبستگی در کودک بدین ترتیب به وجود می‌آید: در آغاز، پاسخدهی اجتماعی کودکان تصادفی است. مثلاً آن‌ها به هر چهره‌ای لبخند می‌زنند و با رفتن هر کسی گریه می‌کنند. بین ۳ تا ۶ ماهگی، کودکان پاسخدهی خود را به چند آشنا محدود می‌کنند و به ویژه فرد خاصی را آشکارا ترجیح می‌دهند و حضور غریبه‌ها آن‌ها را نگران می‌کند. اندک زمانی بعد، تحرک بیشتری پیدا می‌کنند و با سینه‌خیز رفتن، در حفظ نزدیکی خود با نماد اصلی دلبستگی خویش، نقش فعال‌تری را ایفا می‌کنند و مراقب هستند که این والد کجاست و هر علامتی دال بر جدا شدن ناگهانی والد، پاسخ دنباله‌روی را در آن‌ها راه‌اندازی می‌کند. کل این فرایند، یعنی تمرکز بر نماد اصلی دلبستگی که پاسخ دنباله‌روی را

---

1- Carrin



راه اندازی می کند، مشابه نقش پذیری در سایر گونه هاست. کودکان آدمی نیز همانند بچه های بسیاری از گونه های دیگر، از نماد دلبستگی خاصی نقش پذیرفته اند و وقتی این والد به راه افتد، بلافاصله او را دنبال می کنند. بالبی متوجه شد که چرا نوزادان و کودکان هنگام جدا شدن از والدینشان چنین مضطرب می شوند. به نظر او، کودک آدمی به عنوان محصول تکامل، به بودن در کنار والد یا کسی که از او نقش پذیرفته است، نیاز غریزی دارد. این نیاز در کنه وجود کودک ریشه دارد و شاید اگر این نیاز نبود، نسل آدمی پابرجا نمی ماند تا حدی که خود کودک گاه ممکن است احساس کند که قطع تماس با والد، به مرگ او منجر خواهد شد (کرین، ۱۹۴۳؛ ترجمه ی خوی نژاد و رجایی، ۱۳۸۴).

بالبی معتقد بود که اگرچه الگوی دلبستگی در خلال روابط کودک با مراقبینش در طی سال اول زندگی شکل می گیرد، اما می تواند در زمان های بعدی تغییر کند، هرچند ساختار اولیه ی این بنای دلبستگی تقریباً ثابت باقی می ماند. در ابتدا، دلبستگی نوزاد به چهره ی دلبستگی، بقای او را تضمین می کند. در بزرگسالان نیز به هنگام مواجهه با خطر، سیستم دلبستگی آن ها که در اوایل کودکی شکل گرفته فعال می شود و موجب ظهور رفتارهای دلبستگی جستجوی حمایت می گردد (اینسورث و همکاران، ۱۹۷۸).

فروید<sup>۱</sup> اولین کسی بود که اظهار داشت پیوند عاطفی نوباوه با مادر، مبنای تمامی روابط بعدی است، اما در مورد دلبستگی، مجادله ی نظری شدیدی هم صورت گرفته است. فروید در نظریه ی روانکاوی، تغذیه را شرط اولیه ای در نظر می گیرد که والدین و نوزادان به کمک آن این پیوندهای عاطفی را برقرار می کنند. رفتارگرایی هم بر اهمیت تغذیه تاکید می کند، اما به دلایلی دیگر. بنابر توجیه مشهور رفتارگرا، زمانی که مادر گرسنگی کودک را رفع می کند، کودک یاد می گیرد نوازش های نرم، لبخندهای گرم و کلمه های تسلی بخش او را ترجیح دهد، زیرا این رفتارها با کاهش تنش همایند شده اند (سیرز، مکوبی و لوین<sup>۲</sup>، ۱۹۵۷). هارلو و زیمرمن<sup>۳</sup> (۱۹۵۹) با آزمایش مشهور "میمون های رزوس" نشان دادند که اگرچه تغذیه، زمینه ساز مهمی برای رابطه ی نزدیک است، اما دلبستگی به ارضای گرسنگی وابسته نیست.

---

1- Frouid

2- Sears & Maccoby & Levin

3- Zimmerman

مشاهدات انجام شده در مورد نوباوگان انسان نیز نشان می‌دهند که آن‌ها گاهی به عضوی از خانواده دلبسته می‌شوند که اصلاً آن‌ها را تغذیه نکرده‌اند و یا گاهی تغذیه کرده‌اند، مثل پدر، خواهر و برادرها و یا پدربزرگ و مادربزرگ‌ها. شاید متوجه شده باشید که کودکان نوپا در فرهنگ‌های غربی که شب‌ها تنها می‌خوابند و روزها اغلب از والدین خود جدا هستند، با اشیای بغل کردنی مانند عروسک خرسی، گاهی پیوندهای عاطفی عمیقی برقرار می‌کنند (پاسمن<sup>۱</sup>، ۱۹۸۷).

### نظام دلبستگی

بالبی (۱۹۶۹) بر این باور بود که مادر و نوزاد در یک سیستم مشارکتی با یکدیگر تعامل کرده و رفتارهای خود را تنظیم می‌کنند. به عبارت دیگر کودک در درون خود یک سیستم خودتنظیمی بنام دلبستگی دارد. این سیستم در تعامل با سیستم مکملی است که در درون مادر وجود دارد. در نظریه‌ی دلبستگی تاکید بر تاثیر مهم تجربیات اولیه‌ی زندگی در رشد هیجانی فرد است. این نظریه چگونگی بروز و تحولات دلبستگی هیجانی قوی بین افراد در چرخه‌ی زندگی را تبیین می‌کند. نظام دلبستگی بر طبق نظریه‌ی بالبی، نظامی انگیزشی و رفتاری است که پایه و اساس ژنتیکی و بیولوژیکی داشته، بقای کودک را تضمین می‌کند و بعد از تولد در برخورد با چهره‌های دلبستگی معین فعال می‌شود.

### مفهوم حساسیت

نظریه‌ی دلبستگی اظهار می‌دارد که کودکان دارای سوگیری تکاملی برای رفتار کردن به شیوه‌هایی هستند که نزدیکی با مراقبان اولیه را افزایش می‌دهد. حساسیت پاسخ مراقب، امنیت کودک در رابطه را تعیین می‌کند. پاسخدهی حساس به این معناست که چهره‌ی دلبستگی قادر باشد علامت‌هایی<sup>۲</sup> را که کودک می‌دهد (مانند گریه کردن)، با یکدیگر هماهنگ نماید، آن‌ها را به درستی تصحیح کرده (مثلاً کودک می‌خواهد نزدیک شود یا در جستجوی تماس بدنی است) و در نهایت به سرعت و به شکلی مناسب برآورده سازد. مطابق با نظریه‌ی دلبستگی، حساسیت مراقب نقش بسیار مهمی در کیفیت سبک دلبستگی کودک در اولین سال زندگی دارد (اینسورث، ۱۹۸۵).

---

1- Pasman  
2- signals

اینسورث رفتارهای یک مراقب حساس را به شرح زیر توصیف کرد (اینسورث و ویتینگ<sup>۱</sup>، ۱۹۶۹):

۱- مراقب به علایمی که کودک می‌دهد توجه کامل داشته باشد.

۲- علایمی که کودک می‌دهد را به درستی و از دیدگاه خود کودک تفسیر کند.

۳- به علامت‌های کودک به درستی و به شکل مناسب پاسخ دهد.

۴- مراقب باید به موقع و در کوتاه‌ترین زمان به نیاز کودک پاسخ دهد.

کودکانی که والدین حساسی دارند به راحتی به کشف و جستجو در محیط خود می‌پردازند، ولی هر گاه که بترسند یا تحت شرایط استرس‌زا قرار بگیرند، به نزد مادرشان برمی‌گردند و راحتی و امنیت را جستجو می‌کنند. این کودکان بعد از اینکه به احساس آرامش و امنیت دست یافتند، به راحتی می‌توانند از مادرشان جدا شوند. همچنین این کودکان محدودیت‌هایی را که مادران آنها وضع می‌کنند به راحتی می‌پذیرند. کودکان مادران کمتر حساس، از مادران خود حمایت درخواست نمی‌کنند، اضطراب، پرخاشگری و تحریک‌پذیری زیادی از خود نشان می‌دهند. در هنگام دوری از مادر به ندرت قادر به بازی هستند. این کودکان با بازگشت مادر به زودی آرام نمی‌شوند و به راحتی پذیرای محدودیت‌های وضع شده از طرف مادر نیستند (ون ایجنزدرون و هوبار<sup>۲</sup>، ۲۰۰۰).

از نظر مین و سولومون<sup>۳</sup> (۱۹۹۰) کار اینسورث به سه دلیل از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود، دلیل اول اینکه این کار یکی از نخستین شواهد تجربی را برای چگونگی بروز رفتارهای دلبستگی (در زمینه‌ی ایمن و نایمن) فراهم کرد. دلیل دوم اینکه این موضوع اولین طبقه‌بندی تجربی از تفاوت‌های فردی در الگوهای دلبستگی نوزادان بود. دلیل سوم این که اینزورث نشان داد که این تفاوت‌های فردی با تعاملات بین نوزادان و مراقبان اولیه در سال اول زندگی همبستگی دارد. مین و سولومون (۱۹۸۶) به طبقه‌بندی اینسورث از سبک‌های دلبستگی، طبقه‌ی دیگری با عنوان الگوی رفتاری سازمان‌نیافته اضافه کردند. آنان مشاهده کردند که کودکانی وجود دارند که رفتارهایشان در هیچ‌کدام از طبقه‌بندی‌های بالا قرار نمی‌گیرد. آنان این دسته از کودکان را نایمن - سازمان‌نیافته یا جهت‌نیافته نامیدند. در این سبک از دلبستگی، کودک هیچ راهبرد دلبستگی منسجم و پایداری را از خود نشان نمی‌دهد.

1- Viting

2- Van Ijzendoron & Hoobar

3- Main & Solumon

## سیستم اکتشافی

بالبی (۱۹۶۹) معتقد است که اگرچه نیاز به دلبستگی در تضاد با نیاز به کشف و جستجو است، اما بین این دو، ارتباط درونی وجود دارد و کودک تنها زمانی می‌تواند از مادر جدا شود و در محیط به کشف و جستجو بپردازد که مادر نقش خود را به عنوان پایگاه هیجانی امن حفظ کرده باشد. بنابراین توانایی برای جستجو در محیط و داشتن احساس خودکارآمدی، مستلزم وجود دلبستگی ایمن در کودک است.

## انتقال الگوهای دلبستگی از یک نسل به نسل دیگر

کیفیت دلبستگی نوزاد به حالت ذهنی یا سبک دلبستگی چهره‌ی دلبستگی، بستگی دارد. در واقع بین سبک دلبستگی کودک و سبک دلبستگی چهره‌ی دلبستگی، ارتباط وجود دارد (فوناجی<sup>۱</sup> و همکاران، ۱۹۹۵).

## دلبستگی یا وابستگی

با وجود شباهت‌های زیاد بین رفتار دلبستگی و وابستگی، آن دو از هم متفاوتند. در هفته‌های نخست زندگی یک نوزاد بدون تردید به خدمات مادر وابسته است اما هنوز به مادر دلبسته نشده است. در حالیکه یک کودک ۲-۳ ساله که با ورود فرد ناآشنا رفتار دلبستگی به مادر را نشان می‌دهد، به مادر دلبسته است و نه وابسته. کلمه‌ی وابستگی به طور ضمنی به اندازه و حدی که یک فرد برای حیاتش به دیگری متکی است، اشاره می‌کند و بنابراین یک منشا کنشی دارد در حالی که دلبستگی به شکلی از رفتار اشاره دارد که کاملاً توصیفی است. دلبستگی در موقع تولد قابل مشاهده نیست و به تدریج بعد از ۶ ماهگی آشکار می‌شود (خانجانی، ۱۳۷۹).

## نظریه‌های دلبستگی

در این بخش به طرح نظریه‌هایی که به طور مستقیم دلبستگی را بررسی کرده‌اند می‌پردازیم. روانشناسان در بیشتر سال‌های قرن حاضر به روابط کودکان با کسانی که مراقبت از آن‌ها را بر عهده

---

1- Fonagi